

پشم و پنبه خودمان را مفت از قمار یک‌من پنج‌هزار و دو هزار بفروشیم و بعد بزاری و خواری، چلووار و ماهوت فرنگی را با چندین برابر قیمت بفروشیم؟ «من از آن می‌ترسم که عملاً قریب، جهالت و نادانی، کار ایران را به‌جایی برساند که آب هم از فرنگستان آورده به‌قیمت شراب، به‌ایشان بفروشند. [صد خطابه: خطابه چهارم].» فرق تمدن و وحشیگری در همین است که ملت متمدن لوازم و نیازمندیهای زندگی را آماده می‌کنند، و هرگاه در ملک خود استعداد طبیعی نباشد، به‌قوت علم و قدرت عمل، لوازم معاش را فراهم می‌کنند... اما ملل عقب‌مانده، با وجود دسترسی به هزار قسم خزینة ثروت و هزاران نوع دنیة نعمت، باز در کمال فقر و پریشانی و ضرورت و درماندگی زندگی می‌کنند.

درجه تنزل ملت ما، زمانی محسوس می‌شود که «به بازارهای ایران نگاه کنند و اجناس و امتعة خارجه را ببینند» میرزا آقاخان، علم و صنعت را از ضروریات زندگی می‌داند، و از تاریخ نتیجه‌گیریهای واقع بینانه می‌کند؛ می‌گوید: هرآینه اوضاع ایران به روال کنونی پیش رود، مرز و بوم آن، بین دول همجوار، برادروار، تقسیم می‌شود و آنجا را از مستعمرات جدید خویش قرار می‌دهند. [آینه اسکندری] «وگرنه چرا باید سرزمین قفقاز تقدیم «روس منحوس» شده باشد و چندین میلیون هندی اسپرینج هزار انگلیسی گردند... چکیده عقایدش این است که همه علم و صنعت قدیم را در طاق نسیان نهیم و در هر باب اساسی نو برپا سازیم... باید هوشیار گردیم که ما رعیت ایران امروز لگد کوب ظالمان... داخله و سرزنش و ملامت و توبیخ دول خارج و ملل متمدن شده‌ایم.

همسانی خاصی میان میرزا آقاخان و برخی از متفکران ناسیونالیست خاور دور بچشم می‌خورد. اندیشه‌گر ژاپنی «یوکیچی» اعتقاد داشت که اقتباس دانش و فن و اصول حکومت اروپایی شرط مطلق حیات ملی ژاپن است و الا باید به‌سرنوشت هندوستان گرفتار گردیم. همیشه تأکید می‌کرد که تمدن ژاپن با روح زمان سازگار نیست و در برابر علم و معرفت و بنیانهای اجتماعی جدید، به پیشیزی نیرزد. متفکر چینی لوهسون<sup>۱</sup> بیان خاصی دارد: فرهنگ کلاسیک چین پیکر بیجان و مرده‌ای است؛ نباید با آن کاری داشت؛ باید درسوزه بگذاریم بآرامی بخشید. بجای آن، باید به‌فرهنگی روی آوریم که میراث جهان نواست و مشترک همه اقوام.

ناگفته نگذاریم که میرزا آقاخان شیفته فرنگستان و همه مظاهر تمدن غربی نیست؛ بهمان اندازه که جنبه‌های ارزنده آن را تحسین می‌کند و فیلسوفان و هنرمندان مغرب را احترام می‌گذارد؛ استعمارچیان و ستیزه جویان اروپایی را اهریمنان پلید می‌شمارد. روحش از آنان بیزار است و خامه تیزش را به‌روی آنان می‌کشد.

میرزا آقاخان تحت تأثیر فلسفه مادی تاریخی است؛ نظام مدنی و قوانین و اخلاق و آداب هرملتی را زاده «مادیات» و نحوه زندگانی و راه معیشت آن می‌داند. درک او از جوهر تاریخ این است: قومی که زندگیش شتر چرانی و پیشه‌اش پلاس باقی باشد، نه روی «اتحاد ملت و یگانگی» بخود می‌بیند و نه علم و صنعت و فلسفه و هنر عالی می‌آفریند. حکومتش عشیره‌ای خواهد بود و شیوه‌اش یغماگری و اخلاقی سنگدلی و ستیزه جویی. انارشیزم و

نهیلیسم، دو طغیان افراطی علیه حکومت استبدادی مفرط و نظام مدنی کهنه فاسد بودند. هر دو حاکمیت مطلق آدمی و مساوات حقوق خود را می‌خواستند و مرام هر دو ویرانگری همه بنیاد های اجتماعی چون دولت و قانون و اخلاقیات و اعتبارات و ارزشهای زاده آن نظام موجود بود. نظریات انقلابی آنان مبنای علمی نداشت و صورت عمل نگرفت؛ خاصه این که تصور انقلاب سوسیالیستی در جامعه غیر صنعتی بدون وجود طبقه پرولتاریا، از متفکران فلسفه آنارشیسم است (مشاجره قلمی «پرودن» با «مارکس» بر سر همین قضیه بود).

میرزا آقاخان پس از تفسیر و تبیین نظریات نامبرده، می‌نویسد: «مختصراین که همه آنان برای «مسأله مقدسه مساوات و مساوات کار می‌کنند و اول وظیفه انسانیت را همین می‌دانند» [قادریخ شانژمان ایران]. تعبیر دیگر میرزا آقاخان گفته پرودن، متفکر آنارشیست را بیاد می‌آورد که می‌گفت: «ثروت چیست؟ دزدی محض». میرزا آقا خان می‌نویسد: «بزرگان و توانگران ایران غالباً از راه دزدی و تقلب صاحب دولت و ثروت شده‌اند. چنانکه بعضی از قدرتمندان از خدا بی‌خبر در این ایام راضی میگردند که هزارتن از همشهریانشان برای لقمه نانی جان دهند و او هزار خروارگندم در انبار احتکار داشته باشد.» سپس از نظریات اقتصادی جدید سخن می‌گوید و می‌نویسد: نتیجه افکار و فداکاریهای فرقه‌های مزبور این بود که در انگلستان، هواخواهان ملت و طرفداران اصلاح به این رأی نهادند که زمین در خلقت مثل هواست، تصاحب برداد نیست، باید بین مردم مشاع باشد و هر کس حق دارد اجرت زحمتی را که در آبادی آن برده، بگیرد؛ و دیگر آنکه عمده‌های کارخانه‌ها را محرک شدند و دولت ناگزیر دو ساعت از مدت زحمت آنان کاست و دو برابر بر اجرت شبانه دوزی آنها افزود و تا یک درجه مقصود را پیش بردند؛ و حال آنکه ایران ما ترقی معکوس کرده است. در وصف اوضاع اجتماعی زمان، سخنش پر از طنز است: زمامداران ایران مسائل مشکلی را که فیلسوفان اروپا اکنون می‌خواهند از میان بردارند، سالهاست که بسادگی حل فرموده‌اند؛ یعنی آنان که مال دارند باید مالشان را گرفت و آنان که جان دارند باید جانشان را گرفت تا «همه مساوی شوند و اختلاف نباشد. [قادریخ شانژمان ایران].» بزرگان ما چون بیماران مستسقی... هرچه از حقوق ملت را صرف کاسرانی خود می‌کنند عطش شیره و آزشان را کفایت نمی‌کند.<sup>۱</sup>

یکی از کتابهایی که نمودار رسوخ افکار جدید اقتصادی و اجتماعی در ایران است، کتاب یا رساله اصول ترقی است که ظاهراً فکر و اندیشه ملکم است، و بوسیله میرزا محمدعلی خان فریدالملک همدانی (۱۳۳۵-۱۲۶۷ قمری) به رشته تحریر درآمده است. فریدالملک از آزادخواهان و همفکران ملکم بود، و پس از عزل ملکم، مدت ۲ ماه در زندان قزوین درکند و زنجیر ماند. در رساله اصول ترقی، ملکم سعی کرده است که مسائل اقتصادی را با زبانی ساده که قابل فهم و درک همه کس باشد، توصیف و بیان کند. «آثار دیگر ملکم، در رشته اقتصاد و امور مالی، عبارت است از: رساله تأسیس بانک، کتابچه مداخل و مخارج و قانون تأسیس کمپانی (قواعد و شرایط و تکالیف آن). بعلاوه صورت مجلس مذاکرات کمیسیون مطالعه

تأسیس بانک (که در زمان صادرات میرزا حسین خان مشیرالدوله، تشکیل یافت و ملکم در آن شرکت داشت.) و نامه‌های رسمی او به دولت بسیار مهم است.<sup>۱</sup>

زمانداران ایران از شاه تا سایر افراد هیأت حاکمه، برای ملکم، مقام سیاسی و علمی ممتازی قائل بودند تا جایی که فریدالملک پس از آنکه در محرم ۱۳۰۶ به حضور شاه بار یافت، شاه پس از ابراز محبت به او می‌گوید «در مدت شش سال اقامت در لندن در زیر تربیت ملکم خان، باید ملکم ثانی شده باشی ملکم ثانی هستی.»<sup>۲</sup>

اینک صفحه‌ای چند از تعالیم اقتصادی ملکم را که در رساله اصول ثرقی مندرج است [از دوره شانزدهم مجله سخن، شماره‌های ۶-۱] ذیلاً نقل می‌کنیم تا خوانندگان با نفوذ تدریجی افکار شهرگیری (بورژوازی) در ایران آشنا شوند. ملکم می‌نویسد: آبادی یک ملک بسته به مقدار استعته‌ای است که در آن ملک به عمل می‌آورند. آهن، گندم، زغال، و الماس جزو استعته هستند... هرملکی که بیشتر متاع به عمل آورد، خواه طلا، خواه گندم، غنی‌تر از دیگران است. این فقره را اهل ایران هنوز نفهمیده‌اند.

از برای تحقیق آبادی یک ملک لازم نیست بدانیم در ملک چه نوع استعته است، باید پرسید در آن ملک چقدر استعته به عمل می‌آوردند. یکملک از معادن خودسالی صد کرور تومان طلا حاصل می‌کند؛ یک ملک دیگر سالی دویست کرور تومان گندم به خارج می‌فروشد. بدیهی است که این ملک آخر دو مقابل غنی‌تر از ملک اول خواهد بود... در یک ملک، هر قدر بیشتر متاع بعمل بیاورند، آسایش و قدرت خلق آن ملک بیشتر خواهد شد. خلق سویس از خلق افغانستان خیلی غنی‌تر هستند، زیرا که اهل سویس خیلی بیشتر از افغانستان متاع به عمل می‌آورند... چرا اهل سیستان فقیرند؟ برای اینکه متاع کم عمل می‌آورند. چرا دولت انگلیس غنی‌تر از سایر دول است؟ بجهت اینکه بیشتر از سایر دول استعته عمل می‌آورد... در ایام سابق، برای تحصیل مال، به قانون جنگ [توسل می‌جستند] یا از راه دزدی هم‌دیگر را می‌چاپیدند؛ چنانکه نادرشاه هندوستان را و پروس، فرانسه را به قانون جنگ چاپیدند، و ترکمانها، به قانون دزدی، خراسان را غارت می‌کردند. این قسم تحصیل مال، رفته‌رفته، در دنیا کم می‌شود و بجز یکساعت سوغتی هیچ فایده ندارد. راه تمول یک ملت نه در جنگ است نه در غصب اموال دیگران، راه تمول یک ملت منحصر به این است که زیاد کار بکند، زیاد استعته به عمل بیاورد، زیاد داد و ستد نماید. اولیای آسیا از معانی این اصول ساده همیشه غافل بوده‌اند... تکثیر استعته و تجارت لازم و ملزوم یکدیگرند...

معنی تجارت در زبان علمی فرنگستان، خیلی وسعت پیدا کرده است. مقصود از لفظ تجارت فقط حمل و نقل و فروش استعته نیست؛ زراعت، معادن صنایع، طب و نقاشی و هر چیز و هر عملی که از آن پول حاصل می‌شود، جز و عالم تجارت می‌دانند. وقتی می‌گویند، فلان ملک زیاد تجارت دارد یعنی آن ملک زیاد علم و صنایع دارد، زیاد کار می‌کند، زیاد استعته بعمل می‌آورد، و با سمالک خارجه زیاد دادوستد می‌کند... حرکات و خیالات و جنگ و صلح دول،

۱. فریدون آدمیت، «مقدمه بر اصول ثرقی میرزا ملکم‌خان» (مقاله)، مجله سخن، دوره شانزدهم، شماره ۱۴.

۲. همان.

عموماً راجع به فواید تجارتي است... مدار آبادی دلیا بر رونق تجارت است... اگر ایران هر سال بیست کرور تومان مال به روسیه ببرد و بیست کرور تومان مال از روسیه بیاورد، در این معامله هم ایران و هم روس منفعت خواهند کرد... در انگلیس، زغال زیاد هست، در روس گندم زیاد؛ در چین چای زیاد عمل می‌آورد، در ایران تریاک زیاد است؛ روس گندم می‌دهد زغال می‌گیرد؛ ایران تریاک می‌دهد، چای می‌گیرد؛ هر چهار دولت از معاوضه این امتعه منفعت می‌برند.

در ایران پول کم است، بعلت این که در ایران داد و ستد کم است... مقدار داد و ستد یک ملک بسته به مقدار امتعه آن ملک است... بجهت آبادی یک ملک، بجز تکثیر امتعه آن ملک راه دیگر نیست... یک شرط زیادی امتعه زیادی هشتوی است... قلت فروش یک متاع موجب قلت تولید آن متاع است... یکی از تکالیف اصلی دول این است که از برای امتعه ممالک خود، در هر جای دنیا، مشتری زیاد پیدا بکنند... اگر مشتری امتعه انگلیس در دنیا کمتر شود، آبادی و قدرت انگلیس هم، بهمان درجه، در دنیا کمتر خواهد شد. این که دول فرنگستان در آسیا و آفریقا و در جمیع اکناف دنیا با آنهمه حرص و شدت، ممالک تازه پیدا و ضبط می‌کنند، هیچ مقصود و فایده‌ای در نظر ندارند مگر این که بواسطه استقرار اسبیت و باز کردن بنادر و مزید آبادی آن ممالک، از برای امتعه خود مشتری تازه پیدا نمایند. دول آسیا این مقصود دول فرنگستان را هیچ نمی‌توانند بفهمند، بعلت این که هنوز نفهینه‌اند که تکثیر مشتری از برای تکثیر امتعه از برای شوکت و قدرت یک دولت، چه اساس معظم است... راه زیاد شدن مشتری یک متاع، ارزانی آن متاع است... روسها سالی چندین کرور تومان گندم به انگلیس می‌فرستادند. ینگه دنیا (آمریکا) همان گندم را ارزاتر از روس به خاک انگلیس رسانید؛ گندم روس، باینجهت، شکست خورد...

سپس ملکم، بتفصیل، از اهمیت اقتصادی راههای ارتباطی در فعالیتهای اقتصادی سخن می‌گوید و می‌نویسد: ایران می‌تواند سالی سی کرور تومان فقط پشم به خارج بفروشد. چون راه ندارد، این سی کرور تومان متاع، هم از برای ایران هم از برای دنیا، مفقود می‌ماند... اگر اولیای دول آسیا معانی این مسأله راه را به قدر اطفال مدارس فرنگستان شکافته و فهمیده بودند، حالا صد بار راههای آسیا ساخته شده بود.

سپس از مقررات اقتصادی گمرکهای داخلی در ایران و آشفنگی عیار مسکوکات و ضررها و زیانهای آن بحث می‌کند و می‌نویسد: برای تولید کالا (متاع) سه شرط لازم است: اول، اسباب طبیعی: اگر آفتاب و خاک و آب نباشد گندم عمل نمی‌آید. دوم، کاد: تا کار نکنند نه گندم عمل می‌آید و نه ساعت ساخته می‌شود. سوم، سرمایه: کسی که گندم می‌کارد و ساعت می‌سازد، تا منزل و خوراک و لباس و آلتهای کار و یک مقدار علم و یک مقدار پول نداشته باشد، گندم و ساعت بعمل نخواهد آمد. منزل و خوراک و لباس و آلتهای کار، و علم و پول جزو سرمایه هستند. شرط اولی، یعنی آفتاب و خاک ایران، بیشتر و بهتر از اغلب ممالک دیگر، محصولات به عمل می‌آورد. شرط دوم در ایران خیلی هست، به این معنی که مردم ایران بسیار کاد کن و بسیار با هوش هستند. شرط سوم، یعنی آلتهای کار و لوازم زندگی و

پول و علم، در ایران زیاده از حد کم است... سایر طوایف (ملل) کوهها را سوراخ و دریاها را با هم متصل می‌کنند، زیرا که سرمایه زیاد دارند. ما خلق ایران قنوت و دهات و اینهمه خزاین خود را خراب گذاشته‌ایم؛ زیرا که سرمایه نداریم... در فرنگستان، در هیچ ده، از پول احدی يك دینار بی‌کاد و بی منفعت نمی‌ماند. پولهای سردم، قطره قطره، در جاهای مخصوص جمع می‌شود و بی‌آنکه صاحبان پول زحمتی داشته باشند پول ایشان در اکناف عالم منبدر کار و منشا منافع می‌شود... یکی از اسباب آوردن سرمایه بانک است. بانک از اختراعات بزرگ دنیاست... راه نجات ما منحصر به همان راهی است که علم دنیا برای ما صاف و آشکار ساخته است؛ خواه مشکل، خواه آسان، خواه تلخ، خواه شیرین... از برای رفع فقر در ایران، از برای آبادی ایران... از برای بقای ایران، راه د چاره، منحصر به این است که خلق ایران زیاد کار بکنند، زیاد سرمایه علمی داشته باشند، زیاد امتعه به‌عمل بیاورند، زیاد امتعه به خارج بفروشند و زیاد پول و مال جمع نمایند.

گفتیم تولید متاع سه شرط دارد: قوای طبیعت، سرمایه و کار. در این سه شرط، از همه دقیقتر خود کار است. همه طوایف روی زمین مثل هم و بقدر هم کار نمی‌کنند؛ خلق اصفهان خیلی زیادتر از خلق بلوچستان، و خلق انگلیس بمراتب از خلق اصفهان بیشتر کار می‌کنند. سپس ملکم، بتفصیل، از اهمیت امنیت جانی و مالی در پیشرفت فعالیت‌های اقتصادی سخن می‌گوید و می‌نویسد: برای پیشرفت فعالیت‌های اقتصادی باید فقر و تنگدستی از سراسر گیتی برافتد، و قدرت خرید عمومی فزونی یابد. از برای اینکه انگلیس بتواند به‌خارجی زیاد چیز بفروشد، باید خارجی هم آنقدر آباد [و ثروتمند] باشد که بتواند از انگلیس زیاد چیز بخرد... بحکم این مذهب علمی، ملل فرنگستان از صمیم قلب و با نهایت حرض، طالب و مقوی آبادی کل ممالک دنیا هستند...

راههای آهنی، و کارخانجات معتبر و تجارت‌های عمده و بناهای عمومی و جمیع کارخانه‌های بزرگ بتوسط کمپانیها ساخته می‌شود. آنچه کمپانیها می‌کنند، یعنی آنچه به شراکت و اتفاق مردم ساخته می‌شود، ممکن نیست که آحاد ناس بتوانند بتنهایی صورت بدهند. بدون کمپانیهای معتبر، آبادی ایران هرگز میسر نخواهد بود... با اوضاع حالیه ایران، ترتیب کمپانی در ایران محال است. ترتیب کمپانی، قوانین و دیوانخانه‌های مخصوص لازم دارد. هیچیک از این قوانین و دیوانخانه‌ها در ایران نیست. اگر پنج نفر آدم معقول در پاریس، یک کمپانی بسازند، ممکن است که خلق فرنگستان، بی آنکه آن پنج نفر را بشناسند، پنجاه کورو به آنها پول بدهند... با قوانین و رسوم حالیه ایران، ترتیب کمپانیهای بومی از جمله خیالات واهی است... کمپانیها در ایران هر قدر مداخل بکنند و مداخل خود را هر قدر به‌خارج بفرستند، ممکن نیست که یک قسمت کلی آن از برای خلق و دولت ایران نماند.

ملکم، پس از وصف مزایای کمپانیها، برای نجات ایران از فقر و بدبختی و عقب‌ماندگی، خطاب به اولیای امور ایران، می‌گوید: آبادی ایران حاصل نخواهد شد مگر اینکه خلق ایران زیاد کار کنند، زیاد امتعه به‌عمل بیاورند، و زیاد داد و ستد نمایند. از برای اینکه خلق ایران بتوانند مثل سایر ملل کار بکنند، باید از جان و مال خود مطمئن باشند؛ باید سرمایه علمی و مادی داشته باشند. از برای استقرار امنیت جانی و مالی، باید در جمیع ولایات ایران، دیوانخانه‌های

منظم برقرار گردد. باید از برای کل ایران یک پلیس قوی و قشون کافی ترتیب داد. باید در مرکز دولت، یک مجلس قوانین برپا کرد، و به ملت ایران مژده داد که بعد از این، امنیت مالی و جانی، اولین اساس دولت و اولین قانون ایران خواهد بود. باید زراعت و تجارت را بواسطه قوانین، حمایت و تقویت کرد. باید راه آهن ساخت. باید معادن و جنگلها را به کار انداخت. باید امتعه ایران را ارزان کرد. باید گمرکها و راهداریهای داخله را بکلی منسوخ کرد. باید مسکوکات ایران را، مثل مسکوکات فرانسه و بلژیک و ایتالیا، قرار داد.

برای استفاده از سرمایه‌های خارجه، باید در ایران اقسام بانکها ترتیب داد. باید کمپانیهای خارجه را به ایران دعوت کرد. از برای اینکه سرمایه علمی ایران زیاد شود، باید مدارس حالیه ایران را موافق اصول تازه منتظم ساخت. باید، بقدر قوه، مدارس تازه ساخت. باید اقلًا دو بیست نفر شاگرد به فرنگستان فرستاد به آنطوری که فرستادیم... باید جمیع بنادر را باز کرد. باید از تجارت خارجه ترسید. باید به عموم خلق دنیا اذن داد و تشویق کرد که، هر قدر می‌توانند، از خارج مال بیاورند و از ایران مال ببرند.

اگر امروز شروع به اجرای این اصول نمایند، بعد از سه سال، در ایران، نه یک قنات کهنه خواهد ماند، نه یک ده خراب و نه یک آدم بیکار. مردم آنچه سرمایه دارند، بدون ترس، به میدان خواهند آورد. آنچه استعداد هنرذاتی دارند، بدون مانع، بکار خواهند انداخت. زراعت و تجارت ما صد مرتبه وسیع، آسایش و زندگی ما صد مقابل بهتر، پول و قدرت و استقلال و شوکت دولت، صد درجه زیادتر خواهد شد.

عدم علم رؤسای سابق ایران، از برای ایشان، تقصیر نمی‌شود. بدبختی ایشان این بود که نتوانستند تصور بکنند که خارج از عقل ناقص ایشان، از برای حسن اداره دول، صد نوع علوم و فنون مخصوص در دنیا پیدا شده... بیست و هفت سال قبل از این، یکی از وزرای بزرگ ایران می‌گفت: راه‌گیلان را نباید ساخت که مبدا لشکر روس از آن راه داخل ایران شود. عقلای ما مدت‌ها تدبیر کردند که در آشوراده، مریضخانه نسازند. این تدابیر کدام پولتیک روس را توانست یک دقیقه به تأخیر بیندازد... ما باید چقدر، از حقیقت اوضاع دنیا بیخبر باشیم که این نوع تدابیر را صد تسخیرات فرنگستان بدانیم... خطر استیلای خارجه صد مرتبه بیشتر و نزدیکتر از آن است که عقلای ما تصور می‌کنند؛ ولیکن ما نباید از ترقی دنیا اینقدر غافل باشیم که در مقابل استیلای فرنگستان، امید بقای خود را بر کهنه رسوم جهالت آسیا قرار بدهیم... روس به اقتضای پولتیک ملی خود، حکماً به هرات خواهد رفت، مگر اینکه به زور توپ او را منع نمایند... اگر آذربایجان چنانکه باید، آباد شود، علاوه بر اینکه آذوقه گرجستان را خواهد داد، بواسطه آبادی و تجارت خود، به آبادی عموم ممالک قفقاز یک پرده خواهد افزود... ولیکن اگر ما آذربایجان را خراب و اسباب خرابی ممالک قفقاز بسازیم، دولت روس مجبور خواهد بود که آن مملکت را هر طور هست از دست ما بیرون بیاورد. اگر از روی یک ذره شعور، طالب بقای دولت ایران هستیم، باید به‌لتردید و بدون یک دقیقه معطلی، استقلال دولت ایران را بر آبادی ملک، و آبادی ملک را بر اصول علم قرار بدهیم.

در پایان این بحث، ملکم می‌نویسد: اصلاح امور مملکت از عهده یک پادشاه بر نمی‌آید؛ باید یک دولت دلسوز و آگاهی بر سر کار آید و حدود و حقوق و وظائف هر وزارتخانه‌ای

باید مشخص و معین گردد. عموم کارگزاران دولت باید بلااستثنا محکوم قانون باشند... وزرا باید شریک مسؤلیت همدیگر باشند... علت آبادی سویس و خرابی افغانستان، این است که کارگزاران افغان علم ندارند ولی کارگزاران سویس علم دارند... دولت ما، استقلال ما، زندگی ما، بسته به اجرای این اصول است... بدون اجرای این اصول، خلق و دولت ایران از این دریای فقر و از این طوفان بلیه هرگز خلاصی نخواهد یافت... بدون اجرای این اصول، مجتهدین ما سربار دیگران، شاهزادگان ما غلام دیگران، ملک و خزانه تمام دولت ما مزد ترقی دیگران خواهد بود. اگر هنوز در وجود اولیای دولت ما، یک رگ سردی باقی مانده و اگر هنوز در سرخود ذره‌ای شعور داریم، باید از امروز خواب و زندگی را بر خود حرام نماییم و از همین دقیقه، بلا تأمل، با تمام قدرت خود، بجان و دل، شب و روز، در اجرای این اصول بکوشیم.

«یکی از کتبی که در افکار ایرانیان تأثیر بسیار نموده، و از نظر سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ و نظریات اقتصادی زین العابدین مراغه‌ای ایجاد نموده، سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ است.

این کتاب به قلم نویسنده‌ای به نام زین العابدین سراغه‌ای است که در سال ۱۳۲۱ هجری قمری (۱۹۰۳ میلادی) منتشر شده است. این کتاب بمناسبت تأثیری که در جامعه ایران نهاد و شهرتی که از این لحاظ یافت، به زبان آلمانی ترجمه گردید.

جوانی ایرانی، پرورش یافته در مصر و مقیم آن مملکت، آرزوی سفر به ایران می‌کند. این شخص ابراهیم بیگ، فرزند یکی از بازرگانان بزرگ آذربایجان، است که پدرش پنجاه سال پیش از تحریر کتاب، به عزم تجارت به مصر رفته و در آنجا اقامت گزیده. این پسر در مدت طولانی اقامت خود در مصر، «در هیچ یک از عادات مستحسنه ملی و اطوار پسندیده ایرانی خود تغییر نداده، در وضع معاشرت با مردم و خورد و خواب و پوشاک، به همان شیوه که از نیاکان خود دیده بود رفتار می‌نمود و در تعصب ملی چندان سخت بود که در ظرف چندین سال، یک کلمه عربی با کسی حرف نزد بلکه نخواست یاد بگیرد؛ گفتگوش همه از ایران بود».

ابراهیم، بعد از وفات پدر و بنا بر وصیت وی، در سن بیست سالگی، با شخصی به نام یوسف عمو که معلم و سربی او بوده است به مسافرت ایران پرداخت و به عزم زیارت مشهد مقدس از مصر حرکت کرده و شهرهای ایران، مانند تهران و مشهد و قزوین و تبریز و اردبیل و مراغه و غیره را می‌بیند و اوضاع ایران را در آن زمان وصف می‌کند و مورد انتقاد قرار می‌دهد.

۱. حاج زین العابدین مراغه‌ای، سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ با بلای تعصب او، این کتاب دارای چاپهای مختلفی است از این قرار:

- (الف) چاپ قاهره، ۱۲۹۵ شمسی، سرین، مصور، ۲۸۰ صفحه.  
 (ب) ۲ جلد، به تصحیح محمد باقر، لاهور، ۱۳۲۳ قمری، ۲۴۸ صفحه.  
 (ج) جلد سوم چاپ قسطنطنیه، ۱۳۲۷ قمری، سرین، مصور ۳۰۴ صفحه.  
 (د) چاپ جبل‌المتین (۲ جلد). کلکته ۱۳۲۳/۲۵ قمری (۱۹۰۹/۱۰ میلادی)، ۲۴۸+۳۲۲+۲۸۰ صفحه.  
 (ه) جلد اول. تهران، ۱۳۲۳ قمری، سرین، ۲۲۶ صفحه [به نقل از: خابا پامشار، فهرست کتابهای چاپی فادسی].

یکی از ایرانیان که به مصر مسافرت می‌کند و در خانه ابراهیم بیک اقامت می‌گزیند، «روزنامه سیاحت» او را می‌بیند و به شرح آن می‌پردازد.

سیاحت ناعه ابراهیم بیک یا بلای قعصب او با نثری بسیار ساده نوشته شده، و در زمان انتشار خود، از کتبی بوده است که دست به دست می‌گشته و چون جنبه انتقادی آن از حکومت وقت و استبداد و بی‌عدالتیها و بینظمیها فوق‌العاده بوده است، شهرت بسیار یافته و از نظر افکار انتقادی، سوجد نظرهای نوین در میان مردم گشته است.

ابراهیم بیک در هر شهری که می‌رفته آنچه را بر خلاف پیشرفت مردم بوده و مردم را در نکبت و سختی نگاه می‌داشته متذکر می‌شده است. مثلاً در مشهد، می‌گوید: «در مملکتی مثل مشهد مقدس که استعداد هرگونه تجارت را دارد، ابدأ یک کومپانی و شرکت دیده نمی‌شود. حال آنکه مردمان صاحب ثروت هم هستند و مال‌التجاره از امتعه و محصولات ارضیه، مانند قالی و تریاک و پنبه و غیره نیز الی ماشاءالله زیاد است، و این معنی هم دلیل نفاق ایشان است ولی در ثقل و تضییع امتعه و محصولات مملکت نیز تسلط غریبی دارند.»<sup>۱</sup>

در همان شهر، از شاه‌عباس کبیر یاد می‌کند و می‌گوید: «این پادشاه دل‌آگاه در آبادی مملکت و رفاه حال رعیت تا چه پایه مجد و ساعی بوده است؛ خصوصاً در امر تزئین تجارت مملکت و ثروت عمومی که مهمترین وسایل ترقی و تمدن است هیچ نکته عمده از نظر باریک‌بینش پنهان نمانده. همین راههای شوسه که در نقاط بسیاری از ممالک ایران دیده می‌شود، خود برای اثبات مدعا دلیلیست واضح که محض تسهیل نقلیات ساخته و پرداخته است، و می‌توان گفت که آن روز از دول خارجه هیچیک چون آن پادشاه به نکات باریک توسیع دایره تجارت مملکت موجب مزید سطوت دولت است، ملتفت نشده بود.»<sup>۲</sup>

ابراهیم بیک به کلیه وسایل تزئین ثروت و ایجاد آسایش عمومی اشاره می‌کند. هنگامی که از مشهد به جانب تهران حرکت می‌کند، از نبودن وسیله نقلیه سریع در مملکت شکایت دارد: «پس از طی منازل، به «خاتون‌آباد» که در دو فرسخی تهران است، رسیده حساب کردم سی و شش روز تمام است که از مشهد مقدس حرکت نموده‌ایم. اینهمه مسافت را ماشین راه آهن در ظرف سه شبانه روز، در نهایت راحتی و کم خرجی، طی می‌تواند نمود؛ حیث که از این نعمت عظمای ایرانیان محرومند.»<sup>۳</sup>

در حین مسافرت به تهران، به زیارت حضرت عبدالعظیم می‌رود و از راه آهن تهران تا حضرت عبدالعظیم چنین یاد می‌کند: «از منزل تا موقف راه آهن پیاده رفتیم. طول این راه آهن کمتر از هفت میل و در تمام ممالک ایران راه آهن عبارت از این است، که آن را هم یک کومپانی بلژیک ساخته. هر چند خیلی بی‌نظم است، اما خانه‌اش آباد، باز از خرسواری هزار مرتبه بهتر است.»<sup>۴</sup> «... طرف عصری، باز با راه آهن به شهر برگشتیم. در میان شهر، در بازار و کاروانسراها مشغول تماشا و گردش شدیم. بازارها و چارسو، بد نیست. کاروانسراها خوش طرح

۱. سیاحت ناعه. ص ۲۶.

۲. همان. ص ۴۰.

۳. همان. ص ۴۷.

۴. همان. ص ۵۶.



و آباد است. ولی در هیچ جا از کومیانی و شراکتهای بزرگ و بانک، و کانتور که اسباب جمعیت و شکوه تجارت اینگونه شهرهای بزرگ است، نشانی دیده نمی‌شود؛ گویی شهر از حیث تجارت ماتمزه است. بعضی دکان صرافی دیده شد. دور نیست که میانشان چندتوانگر نیز باشد. ولی آنچه وفور داشت و به چشم خود دیدیم، کیسه کیسه و خرمن خرمن پول سیاه بود که جهان را فرا گرفته. اما پول طلا مانند کیمیاست، که در تمام شهر نشانی از آن دیده نمی‌شود؛ یا هیچ نیست و یا اینکه در میان صندوقها و یا زیر خاک است.<sup>۱</sup>

ابراهیم بیگ، برای اظهار عقاید و بیان نظریات خود، تمام وسایل را برمی‌انگیزد و به هر وسیله‌ای متشبث می‌شود و به دیدار دوستان و آشنایان و کسبه و بازرگانان می‌رود و حتی خود را به خانه وزرای وقت می‌رساند و با آنها دربارهٔ اوضاع کشور بحث می‌کند و تا پای جان می‌ایستد و برای توضیح افکار خود، خود را به مخاطره می‌اندازد. در خانه «وزیر داخلیه» چنین اظهار نظر می‌کند: «... برای تربیت، اطفال بیگس ملت، دارالصنایعی پرداخته‌اید؟ و در کدامین قصبه از قصبات وطن، برای تسهیل نقلیات راههای شوسه درست کرده و اسباب ترقی و تسهیل زراعت و فلاحت را که مایهٔ حیات ملک و ملت است فراهم آورده‌اید؟ در باب ترقی تجارت مملکت، که دولتهای بزرگ دقیقه‌ای از آن غفلت نکرده بلکه میلیونها پول در راه توسیع آن خرج نموده‌اند و در موقع اقتضا برای حصول آن مقصود خورنریزها کرده‌اند، چه اقدامات مجدانه از شما سرزده است؟ آیا هیچ خبر دارید که سالیانه از استعنه ایران چقدر به خارج حمل و نقل می‌شود؟ یا چه قدر مال التجاره، از خارج داخل این ملک می‌شود؟ عجب، هیچ به خاطر مبارک عالی خطور کرده است تدبیری به کار برده باشید که مقدار استعنه و محصولات داخلیه که به خارج می‌رود پیش از آن باشد که از خارج به مملکت داخل می‌شود، تا دخل وطن را بر خرج آن غلبه روی داده، رعیت را بدانوسیله توانایی حاصل آید و خزانه دولت آباد گردد. چرا باید رعیت ایران تا جزئیات لوازم زندگانی محتاج خارجه باشند؟ آیا شمع کافوری را خدای به صنعت خاصهٔ خود اختصاص داده یا کار بشر است؟ مگر قند از آسمان می‌بارد؟ عجب، خاک ممالک ایران استعداد رویانیدن چغندر و یا نیشکر را ندارد؟ مگر پیه‌گاو و گوسفندان ایران مانند پیه مواسی و دواب ملل خارجه قابل تصفیه نیست؟ یا للعجب، مگر اینهمه پنبه ایران که به کرورها بیخارج می‌برند، کفایت ملبوس اهالی آن را نمی‌کند؟ جناب وزیر، شما از مقدار نفوس و جمعیت ایران هیچ خبر دارید؟ از مقدار توالد و تناسل که مایهٔ بقا و دوام قومیت و ملیت منست آگاه هستید؟ آیا تاکنون اسباب مهاجرت اینهمه ایرانی را که به ممالک روس و عثمانی و هند پراکنده می‌شوند، تحقیق فرموده تدبیری برای منع آن بکار برده‌اید؟ چرا اقدامات بکار نمی‌برید که برای رفع احتیاج ملت اقلاً در بعض ولایتهای مناسب فابریکهای مختصر به نام سرکار ساخته و پرداخته گردد؟ خواهید فرمود که ساختن فابریک وظیفه و تکلیف وزیر نیست. مسلماً؛ لکن تدبیر احداث آن و تشویق نبودن ملت و ضامن شدن به حفظ حقوق رعیت، کار وزیر با کفایت و خردمند با انصاف است. در ممالک خارجه، اینها را که یکان یکان شمردم، همه از تکالیف وزیر داخلیه است. باید رشتهٔ اینگونه

نیکبختیها را او از هرجا پیدا کرده، بدست رعیت بسپارد؛ هرگاه نکند، معاقب و مسؤول است.»<sup>۱</sup> وزیر، با عتاب و سرزنش، او را از خانه خود بیرون می‌کند. ولی ابراهیم بیک با زبانی خشن و صراحت کامل، از عدم اطلاع وزراء از امور اقتصادی، سخن می‌راند و می‌گوید: «هرگاه بگویم که واردات منطبقه روزنامه «تایمس» منطبقه لندن بیش از مالیات یکساله ایران است، وزرای بی‌علم ما البته قبول نخواهند کرد، حال آنکه این معنی از آفتاب روشنتر است. هنوز وزرای مملکت ما بلکه صدراعظم ما نیز نمی‌دانند که راه رواج دادن «پول کاغذی» و تشکیل «بانک» و معنی مجلس مبعوثان (پارلمنت) چطور و چگونه است. تاکنون ما بیاد نداریم که یکی از وزرای ایران تدبیر صوابی در امر تصفیة مالیات مملکت بکار برده کتابچه در آن باب ترتیب داده باشد. زیرا که بسیاری از وزرای مملکت ما در مراتب فضل و دانش و علم حقوق دول و ملل و معاهدات دولتی سمت رجحان و امتیازی به‌بهرتر و آبدار و پیشخدمت خودشان ندارند.»<sup>۲</sup>

در تهران با حاجی محمد امین‌ضرب، که یکی از بازرگانان و رجال اقتصادی زمان بوده است، ملاقات می‌کند و در این ملاقات، به او می‌گوید: «در این شهر، باوجود مردان توانگری مانند شما، بایستی تاکنون برای ترویج تجارت‌وطن و تزئید امتعه و محصولات آن، کوبپانیها و «بانک ملی» تشکیل یافته از اینجا تا «تبریز» یک راه آهن درست بکنند که برای شما موجب مزید منفعت و برای وطن اسباب آبادی و بجهة هموطنان مایه تزئید روابط تجارت و راحتی باشد. گذشته از آن، در این شهر بزرگ که پایتخت است، چند نفر از توانگران و بزرگان یکجا جمع نشده‌اید که باتفاق، بیمارخانه برای اطفال یتیم و بی‌کس ملت برپا دارید که در دنیا برای شما موجب سربلندی و افتخار و در آخرت وسیله رحمت شود.»<sup>۳</sup>

در قزوین، ابراهیم بیک نیز همان بیعلاقگی مردم را به کار ایجاد ثروت می‌بیند. با تأثر زیادی، می‌نویسد: «... در سالک ایران، هرجا که می‌نگری، مردمان تنبل و بی‌کارند که در هر گوشه جوق جوق نشسته‌اند. شهرها همه خراب و چون گورستان است. اگر شخص به‌دیده بصیرت بنگرد، از در و دیوار شهر توان شنید که به آواز بلند، می‌گوید: من صاحب ندارم و برای آبادی من هیچ اقدامات به کار نمی‌برند.»<sup>۴</sup>

همه‌جا ابراهیم بیک از بدی راهها، که باعث رکود بازار تجارت است، شکایت می‌کند و مخصوصاً به‌لر زوم و وجود راه‌آهن اشاره می‌نماید: «هرگاه در میان ازدبیل و سراغه راه‌آهن باشد، زیاده بر شش هفت ساعت این مسافت طول نخواهد کشید؛ آنهم در نهایت راحتی. افسوس که نیست و نخواهد شد.»<sup>۵</sup>

راه‌آهن برای ابراهیم بیک وسیله آسایش خلق در مسافت است. از راههای ایران شکایت می‌کند «و زحمتی» که به او روی می‌آورد «به‌تقریر نمی‌آید» ولی چه‌فایده «ایرانیان بیچاره

۱. همان. ص ۶۷-۶۶.

۲. همان. ص ۱۰۱.

۳. همان. ص ۱۱۵.

۴. همان. ص ۱۲۵.

۵. همان. ص ۱۲۹.

بدین شداید سفر عادت کرده‌اند. از منل خارجه هر کس را گذر بدان راهها افتد، هر آینه بر سختی جان ایرانیان و غفلت دولت و بزرگان مملکت تعجب خواهند نمود. چنانکه معلوم است امروز در کره زمین همه جا راههای آهن ساخته و پرداخته، زنگبار و حبش و سودان و وحشیان آفریک از منافع آن بهره می‌برند، تنها ایرانیان بدبخت از این نعمت محروم مانده‌اند.<sup>۱</sup>

او چاره این کار را می‌اندیشد و توصیه می‌کند کار ایجاد راه آهن را به کمپانیهای بی‌غرض واگذار کنند و مردم را از مشقت برهانند.

ابراهیم بیگ در پندایش یک اقتصاد سالم، متوجه امور کشاورزی نیز هست و مملکتی را آباد می‌داند که مردمش به اصول فنی کشاورزی آشنا باشند، وسایل جدید را در راه بهبود آن به کار بندند و اصول قدیمی و کهن کشاورزی را به کنار بگذارند و خود را مجهز به وسایل نوین کنند. در استان آذربایجان و شهر مراغه که به نظر او «شهر حاصلخیزی» است، چنین می‌نویسد: «اطراف این مملکت، از چهار جانب تا دوسه فرسنگ مسافت، باغ است؛ انواع انگور و میوه‌های سردرختی دارد؛ همساله مبالغ گزاف خشکبار از آنجا به خارج می‌رود. تجارت عمده مملکت منحصر بر آن است، ولی افسوس که اهالی تاکنون در پرورش باغات و گرفتن محصول و تزئید حاصلات قدیمی راه ترقی نپیموده‌اند؛ بهر نحو که از نیاکان خودشان دیده‌اند همان است. از فن زراعت و حراثت بکلی بیخبرند. در این اواخر چند نفر از ارامنه بومی و روس بدین معنی، یعنی به غفلت اهالی این ملک، پی برده هر کدام با اندک سرمایه بدانجا آمدند و در ظرف اندک مدتی، از معاملات خشکبار، صاحب‌کروار شده‌اند و صاحبان اسلاک مملکت مزدورشان.»<sup>۲</sup>

در دریاچه ارومیه جزیره‌ای است کوچک که در آن جزیره عمارتی ساخته شده است. به نظر ابراهیم بیگ، ممکن است در آن جزیره معدنی وجود داشته باشد. همین موضوع فکر او را بطرف وجود معادن در ایران می‌کشاند و از عدم توجه عموم به کار استخراج معادن شکایت می‌کند: «دور نیست که در آن جزیره بعضی معادن هم پیدا شود، اما یقین است که تاکنون هیچکس بدان خیال نیفتاده و در پی جستجوی آنچنان چیزی برنیامده است. حکومت ایران ابتدا به امثال این کارها، که سبب احیای ملک و ملت است، اعتنا ندارد. کیست که اوقات عزیز خود را به امید یافتن معدن صرف کاوش زمین کند. جنگل مازندران را که در عالم نظیرش کمتر یافت می‌شود در مقابل اندک وجهی به دست غولان خارجه سپرده‌اند که به تیشه بیداد زیروزبر کنند. احدی نیست که در پی استخلاص آن گنج خداداد برآید؛ تا چه رسد به معادن که در دل زمین نهفته است.»<sup>۳</sup>

در تبریز، یعنی «حاکم‌نشینی» آذربایجان، ابراهیم بیگ بمناسبت آنکه آن شهر در آن زمان اهمیت خاص بازرگانی داشته بیشتر توقف می‌کند، و در این توقف طولانی، فرصت مباحثه بیشتر دارد و در آنجاست که عمده مطالب و نظرهای خود را اظهار می‌دارد. دوستی راهنمای اوست. با آن دوست، به دیدن بازارها و کاروانسراها می‌رود و با اوست که به مذاکره می‌پردازد

۱. همان. س ۱۳۹.

۲. همان. س ۱۳۷.

۳. همان. س ۱۵۵.

و نظرهای اقتصادی خود را اظهار می‌دارد، چه: «باندکی ملاحظه معلوم شد که در این شهر تجارت عمده هست و مردم هم به تجارت مایلند. ولی چه سود که همه امتعه خارجه است از امتعه داخلیه نشانی دیده نمی‌شد مگر در بعض جاهای گوشه و کنار که آنهم عیارت از تنباکو، و حنا و پیت همدان و چادر شب یزد و کرباس نایین بود. آنوقت فکر کردم که شیاطین فرنگستان به قوت علم و صنعت، همه ساله، چقدر پول از این مملکت بیرون می‌کشند.

پرسیدم، برادر اگر چه مملکت شما را چنانکه شاید و باید هنوز ندیده‌ام اما از ازدحام بازار و جمعیت مترددین معلوم می‌شود شهر بزرگی است. حال بگوئید بینم، در این شهر هیچ کومپانی و شرکتهای بزرگ هست یا نه؟ گفت: ابدآ کومپانی و فلان نیست. گفتم: عجب عالمی است؛ در شهری بدین پایه بزرگی چگونه می‌شود کومپانی نباشد. امروز معاملات بزازی و خرازی و بقالی با دست تنها از پیش نمی‌رود تا چه رسد به تجارت. آیا این مردمان باوجود اینهمه روابط تجارتنی با خارجه، به چه سبب به منافع شرکتهای بزرگ و کومپانیها، پی نبرده‌اند. گفت: تبریزیان را شما نمی‌شناسید. اینان همه تمام «یک من» هستند در میانشان هرگز «نیم من» پیدا نمی‌شود که پنج نفری یکجا جمع شده یکی را برای خودشان رئیس قرار داده بدستکاری همدیگر کار بزرگی را از پیش ببرند.»<sup>۱</sup>

مذاکرات ابراهیم بیک با دوست او در تبریز، طولانی است و بسیاری مسایل گوناگون مورد بحث قرار می‌گیرد و همه جا ابراهیم بیک از بدی اوضاع اظهار تأثر می‌کند. درباره معاملات در بازار سؤال می‌کند، دوست او جواب می‌دهد: «بسیار بد و پریشان. گفتم: چرا؟ گفت: هزار سبب دارد، اما بدتر از همه این پول سیاه و تفاوت همه روزه آن است که کسبه و فقرای ملت را بالمره از پای در انداخته همه را خراب نمود. گذشته از آن، پول نقره را هم امروز می‌بینی چهار تومان و نیمش یک لیر است، و فردا پنج تومانش. معرکه است ضرر و خسارتی را که از این روی بیچاره تجار می‌کشند.»<sup>۲</sup>

آنگاه ابراهیم بیک موضوع ایجاد صنعت و حمایت از مصنوعات داخلی را به میان می‌کشد و در اینجا بازرگانان شهر تبریز را که عموماً به کار ورود کالای بیگانه و فروش آن اشتغال دارند مورد انتقاد و سرزنش قرار می‌دهد: «گفتم: خیلی خوب، در صورتیکه ثروت هم دارند چرا با همدیگر شراکت کرده یک فابریک کرباس بافی در وطن خودشان احداث نمی‌کنند که مردگانشان را بدان کفن کنند. یا فابریک چیت سازی بیاورند یا شمع کافوری و یا ماشین قندسازی درست نمایند که بیشتر از ده قریه و امثال آن فایده ببرند. چرا اینهمه رشته‌های منافع را گذاشته، به رقابت همدیگر، مشق احتکاری می‌کنند که خون فقرای ملت را به شیشه گرفته از آن راه، به کسب ثروت و سامان پردازند. اینان که شما به نام تاجر یاد می‌کنید و من هم معاملات تجارتنی ایشان را تا یک درجه دیدم، تاجر نیستند؛ مزدوران فرنگانند و بلکه دشمنان خودشان هستند. زیرا که همه ساله، به دامن، نفوذ مملکت را باد کرده به ممالک خارجه می‌دیزند و در مقابل، امتعه قلب و ناپایدار فرنگستان را به هزارگونه زحمت و مشقت بر خودشان حمل کرده

۱. همان، ص ۱۷۵-۱۶۹.

۲. همان، ص ۱۷۰.

به وطن نقل می‌دهند. اگر حسابی در میان باشد، در پایان سال، معلوم می‌شود که کرورها پول وطن را که مایهٔ تعیش دائمی هموطنان است این بی‌سروشان بدستهای خودشان برده در خارجه، به هزار مدهخته و چالپوسی، به‌دامن اجانب می‌ریزند و در عوض، گیاه بیابانها را بجای منسوجات حریریه، خریده به‌خورد هموطنان بی‌علم و بی‌خبر می‌دهند.<sup>۱</sup>

ابراهیم بیک از تجملی که در خانه‌های بازرگانان تبریز دیده است، ستحیر می‌شود و فکر می‌کند چگونه این تجمل معمول شده و برای چه؟ آنگاه چشم و همچشمی و رقابت را اساس آن می‌یابد و از عاقبت بی‌فرجام آن اندیشیده و این‌حال را چنین وصف می‌کند: «باری، ما را به احترام صاحب‌خانه، چند جای معتبر دعوت کرده به‌نام ما مجالس مهمانی آراستند. بر حسب وعده، هر شب، به‌جایی می‌رویم. خانه‌های بسیار عالی، اطاقهای خیلی مزین و با شکوه. همه‌جا اسباب بلورین است که چیده‌اند. آدمی به‌هر اطاق که داخل شد، از کثرت چراغها و تابش اسباب بلورین چشمش خیره می‌شود. از سقف هر اطاقی چلچراغهای بزرگ گرانهای شاه‌نشان و شیرو خورشید نشان و دیوار کوبهای رنگارنگ آویزان است. در خانه‌های تجار تبریز از تجملات آنچه به‌خیال آید دیده می‌شود. از ظروف چینی و سرقلیانهای طلا و نقره و اسباب سفره چندان هست که مافوق ندارد. راستی، عقل حیران و خیال سرگشتهٔ احاطهٔ این تجملات است. سبب این هم رقابتی است که از چند سال به‌این‌طرف، در میان تجار این مملکت افتاده است. واضح است که این وضع متجملانه با تجارت منافات کلی دارد. این سرمشق، هرکس که باشد، مزاداد ملامت و نفرتن است؛ زیرا که از آن روز، می‌بینیم در تبریز چراغ هیچ خانوادهٔ تجارتنی تا صبح افروخته نیست و در نیمه‌شب افسرده است.»<sup>۲</sup>

نتیجه‌ای که ابراهیم بیک از سیاحت خود در ایران می‌گیرد، این است که: «در هیچ بلادی، آثار ترقیات و تمایل به تمدن» به‌نظر او نیامده، و می‌گوید: «یکی از این انبوه مردم، که علی‌الاکثر صاحبان املاک هم هستند، هیچگاهی بدین خیال نیفتاده‌اند که از مملکت همسایه، یک ماشین خرمنکوبی یا یک داس ماشیندار برای درو کردن غله یا اینکه یک ماشین گندم پاک‌کن برای نمونه خریده بیاورند، در مزارع و دهات خودشان بکار وادارند تا محسنات آنها را به‌رأی‌العین ملاحظه کنند. در تمامی این مملکت، از شهرهای بزرگ گرفته تا قصبات و قریه‌ها، دودکش یک ماشین فابریکی دیده نمی‌شود... در هیچ نقطه، کومپانی و بانک که نمونه ترقی و تمدن است، مشهود نیست.»<sup>۳</sup>

سیاحتنامهٔ ابراهیم بیک از کتبی است که، در زمان انتشار خود، بسیار در اذهان عامه تأثیر داشته است. صرف نظر از جنبهٔ سیاسی کتاب و توجه دادن مردم به اصول آزادی و متوجه ساختن دولت و حکومت به‌وظایف خود، از نظر اقتصادی، اثر کتاب زین‌العابدین مراغه‌ای در آماده ساختن فکر مردم ایران و توجه آنها به کارهای صنعتی و امور اقتصادی مربوط به پیشرفت صنعت، فوق‌العاده بوده است. مراغه‌ای در سرتاسر کتاب خود، از تشکیل «کمپانیها و ایجاد

۱. همان. ص ۱۶۶.

۲. همان. ص ۱۷۳.

۳. همان. ص ۱۹۴-۱۹۳.

شرکت» برای گردآوری سرمایه و «تزیید تجارت مملکت» و بالنتیجه «ثروت عمومی» و «ایجاد راههای شوسه» برای «توسیع دایره تجارت» و مخصوصاً «ایجاد راه آهن» بحث می کند و لزوم تأسیس «دارالصنایع» را متذکر می گردد.

در خصوص وسیله مبادلات و پول، ایجاد بانکها و حفظ موازنه پرداختها را بعنوان «دخل و خرج وطن» لازم می شمرد و در لزوم انتشار اسکناس بعنوان «پول کاغذی» بحث می کند.

بحث اساسی زین العابدین مراغه ای مربوط است به ایجاد و لزوم تأسیس همه نوع کارخانه از پارچه بافی و قندسازی و غیره و مخصوصاً ماشینی کردن زراعت.

بطور کلی، نظر اصلی زین العابدین مراغه ای ایجاد یک سازمان صحیح صنعتی و لوازم آن، در کشور می باشد.<sup>۱</sup>

«سیدجمال الدین واعظ، به سال ۱۲۷۹ هجری قمری (۱۸۶۲ میلادی) متولد شد. وی از آزادیخواهان بنام ایران است و در دوره انقلاب مشروطیت، با خطابه هایی که در مساجد ایراد می نمود، مردم را در راه بدست آوردن اصول آزادی، تشویق و ترغیب می کرد.

سیدجمال الدین به سال ۱۳۲۶ هجری قمری (۱۹۰۸ میلادی)، توسط عمال استبداد، بقتل رسید.

سید جمال الدین، از وعاظ بسیار مشهور است، و خطابه های او، در اذهان مردم تأثیر بسیار داشته.<sup>۲</sup> او البته از آگاهان علم اقتصاد نبوده است، ولی از آنجایی که آگاه ساختن مردم را وظیفه خود می دانسته، در هر مورد مطالعاتی می کرده، و در رساله ای به نام لباس التقوی نوشته که اصول نظرهای او، درباره راهنمایی مردم، بسوی یک اقتصاد سالم در آن تشریح شده است. این رساله به سال ۱۳۱۸ هجری قمری (۱۹۰۰ میلادی) یعنی شش سال قبل از طلوع مشروطیت در ایران، برشته تحریر درآمده.

رساله لباس التقوی برای اعلام و تبلیغ و ترویج تشکیل دوشرکت بزرگ، یکی کمپانی مسعودیه و دیگری شرکت اسلامی، در اصفهان، نوشته شده و در این رساله، علاوه بر لزوم حمایت و مشارکت در تشکیل آن دوشرکت، سید جمال الدین اظهار امیدواری می نماید که در سایر شهرهای ایران نیز شرکتهایی تشکیل شود و امور اقتصادی مانند خط آهن و غیره، توسط این شرکتهای عملی گردد.

از آنجایی که سید جمال الدین جنبه روحانیت داشته است، انتشار رساله لباس التقوی

۱. محسن سبا، «دو یادداشت کوتاه درباره دو کتاب (میاحتنامه ابراهیم بیگ)» (مقاله ۱) مجله تحقیقات اقتصادی. ص ۲۹۹-۲۹۱ (به اختصار).

۲. لباس التقوی، رقی، چاپ سنگی، شیراز، ۱۳۱۸ قمری به اهتمام اعتمادالسلطان، خط لطفاله انجری شیرازی (دانش).

۳. مراد سیدجمال الدین در روزنامه الجمال که در تهران به سال ۱۳۲۵ هجری قمری تأسیس شده بود، منتشر می شد؛ برای توضیح بیشتر، رجوع شود به محمد صدر هاشمی، قادیخ جراید و مجلات ایران.

در بین مردم، تأثیر فراوان نموده و در حقیقت از نوشته‌هایی است که در ایجاد فکر صنعتی شدن ایران دخالت داشته است.

سیدجمال‌الدین در رسالهٔ لباس‌التقوی مطالبی را که بیان کرده است کاملاً بسبک اهل منبر است. مطالب او پیوستگی منطقی ندارد ولی آنچه را که برای بیان مقصود خویش لازم می‌داند، اظهار می‌کند. سید معتقد است که اجتماع باید دانا باشد و بر پایه و اساس آیهٔ شریفهٔ «هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون»<sup>۱</sup> اجتماعی را کاسکار می‌داند که به جنبهٔ علم و دانایی آراسته باشد؛ و صراحتاً اظهار می‌دارد که «در اینگونه سریان و جریان که در فیض بیداری و بینایی و موهبت هشیاری و دانایی از مردم وطن و افراد ملت ما مشاهده می‌شود، چه بشارتهاست براین که عاقبت سعید است و پایان شب سیاه، سفید»<sup>۲</sup>

لذا ملت از نتیجهٔ علم و دانایی، به فلاح و رستگاری، راهنمایی می‌شود. جای تردید نیست که باید راهنمایی مردم را بطرف سعادت سوق دهند و راه پیشرفت و ترقی اقتصادی را به آنها بنمایانند. و او معتقد است که ذر خمیرهٔ مردم همزمان خود این خصیصه وجود دارد؛ و می‌گوید: «می‌توانیم از هم اکنون، خبر دهیم و باکمال اطمینان قلب، ادعا کنیم که یک روزی خواهد آمد که نهال شرافت مال که امروزه تازه تازه و جسته‌جسته مقلان و خیرخواهان وطن می‌نشانند، قد یفرزاد و ریشه محکم نماید و شاخ و برگ بهم زند و به همه جا سایه بيفکند و رفته رفته درختی برومند و تنومند و همایون‌گردد تا بعد از ما فرزندان ما در سایهٔ آن درخت، رخت برند و از شاخهٔ آن برخوردارند. و اگر چنانچه در این دوره ابنای وطن عزیز ما به خیال ترقی و پیشرفت کار و بازار خویش افتاده‌اند یک‌عمر دوام‌کنند؛ ایران به حال اول خود برگردد، از دول متمدنهٔ مسمولهٔ عالم محسوب شود»<sup>۳</sup> و از آنجایی که به نظر او، تمام ملت متحد می‌باشند و همهٔ مردم اجزاء یک خانه، یک انجمن، یک حوزه می‌باشند لذا بدون تردید، چنانچه افراد یک ملت «بواسطهٔ بیکاری و بی‌صنعتی، همه پریشان روزگار و آشفته بازار و از شدت احتیاج قدرت تدارک مایحتاج نداشته باشند»<sup>۴</sup> وضع چنین ملتی بسیار ناگوار است، و شیرازهٔ امور آنها از هم گسیخته می‌باشد و این بیکاری و بی‌صنعتی برای آن جامعه بسیار خطرناک است؛ و چنین ملتی باید انتظار هرگونه بلا و ناراحتی را داشته باشد.

«برای رفع احتیاجات مردم و رهاندن آنها از چنگال فقر و نادانی و ایجاد یک زندگانی سرفه، عواملی باید ایجاد نمود که مردم را از چنگال فقر و تهیدستی نجات خواهد داد و از آن بالاتر، ننگ احتیاج به‌خادج و خادجی را، احساس نخواهد کرد؛ و آنچه بلا برسر انسان می‌آید از احتیاج است و آنچه راحت می‌بیند از استغناست»<sup>۵</sup>

اینک ببینیم منظور اساسی از تقویت بنیهٔ اقتصاد ملی چیست؟ این تقویت چنانچه بنحو صحیح انجام پذیرد و در نتیجهٔ آن مردم از ننگ احتیاج نجات یابند، دولت نیز مقتدر می‌شود، و

۱. لباس‌التقوی، ص ۳۷ قرآن. سورة الزمر (۳۹) آیه ۱۲.

۲. لباس‌التقوی، پیشین. ص ۱۲.

۳. همان. ص ۱۴.

۴. همان. ص ۳۵.

۵. همان. ص ۳۹.